



حاشیه‌هایی از شب خاطره دفاع مقدس در حضور رهبر انقلاب - 3 / خرداد / 1396

حاتمی‌کیا: احساس میکنم بعد از جنگ هنوز دست شهید پای من را رها نکرده/ جای خالی صیاد شیرازی که پسر آنرا پر کرد / عکاسی که سوژه هایش را شهید می‌کرد! / بانوی رزمنده ای که خاک جبهه نمک گیرش کرد.

چه بهانه ای بهتر از سوم خرداد تا یارانی که هر کدام با خود یادگاری از دوران جهاد و کوله باری از خاطرات ناگفته دارند را در حسینیه امام خمینی (ره) گردهم جمع کنی.

سومین شب خاطره این حسینیه با سومین روز خرداد تقارن خوش یمن و معنا داری را نشان میدهد؛ اگر بفهمیم. بزمی که میتوان در آن ریشه های اقتدار و ایستادگی یک ملت که نه، بلکه یک تاریخ را به ناظره نشست و از شهد آن کام خود و مستمعین را شیرین کرد، این حقیقت را لکن صدای «علی خوش لفظ» تایید می‌کند. اصلاً جنس این نمایش یک جور دیگری است. روایتها از تاریخ پرافتخار ملتی مقاوم و مظلوم آنقدر جذاب و پیرکشش است که فکر پایان یافتن آن هم رنجت میدهد. عشق در این محفل فلسفه را هم به چالش میکشد. اجتماع نقیضین محال است؛ اما «چشم گریان و لب خندان» حاضران این قاعده و معادلات آن را به هم ریخته است.



وارد حسینیه امام که می‌شوم ابتدا کلام امام که با خطی زیبا و درشت در پشت جایگاه نمایان است، چشم را می‌نوازد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» جمله ای که یک کتاب، تفسیر درون خود دارد. بعد هم نخل‌هایی که نماد استقامت و ایستادگی را فریاد می‌زند. قاری خوش ذوق هم آیات ابتدایی سوره فتح را برای مطلع این برنامه انتخاب



دفتر مقام معظم رهبری
www.leader.ir

کرده است ؛ إنا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ...



مجری برنامه از برگزاری 280 شب خاطره می گوید و می گوید که سه تا از این برنامه ها در حضور آقا اجرا شده است. و بعد هم کلیپی از روایانی که حالا دیگر همنشین ملائکند.

یکی از آنها شهید دکتر رفیعی است که در شب خاطره سال 84 در حسینیه اشعاری خواند که اینچنین از سوی آقا توصیف شد: «شعرهایی که آقای دکتر رفیعی خواندند، با آن دهن گرم و نفس گیرایی که داشتند، انصافاً شعرهای برجسته ی خیلی خوب مضمون دار خوش ساختی بود. ما این طور شعرها و آثار هنری را در بیست سال پیش نداشتیم ؛ اینها بتدریج دارد بروز می کند.» و یا شهید صیاد شیرازی که حالا دیگر پسر جای خالی پدر را در این مجلس پر کرده است.



شهید دکتر رفیعی در حال روایتگری 31/ شهریور/ 1384





مرتضی سرهنگی مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت، هنر خود را به عنوان سخنران با تعبیری هنری از سوم خرداد نشان می‌دهد: « تبریک می‌گویم این روز قشنگ را که توانستیم خرمشهر را مثل یک قالیچه خوش رنگ از زیر پای بعضی‌ها بیرون بکشیم و...» آقا هم با تعبیر « خیلی خوب، خیلی قشنگ » سرهنگی را همراهی می‌کنند.



نوبت به حاج ابوالفضل کاظمی خالق «کوچه نقاش‌ها» می‌رسد. با بیانی خاص از هم‌زمان شهیدش می‌گوید. از شبی که سیصد نفری به خط زدند اما 60-70 نفر برگشتند. از فرمانده شهید حسین قوجه ای می‌گوید که از غم و شرم از دست دادن نیروهایش حاضر به عقب نشینی از میدان نشد تا اینکه همراه با یاران شهیدش آسمانی شد.



رزمنده هنرمندی که پای ثابت فیلم‌های حاتمی‌کیاست، با اعلام مجری پشت تریبون می‌رود. اصغر نقی‌زاده از خیبر و روضه‌علی اکبر! گفت و گفت که عکاس جنگ بوده و تا مدت‌ها هر کسی را که او عکسش را می‌گرفته، بی‌برو برگرد به شهادت میرسیده است.



نوبت به احمد متوسلیان می‌رسد که بانویی ایثارگر فصل رشادت‌های او را ورق بزند. ابتدا گزیده‌ای از فیلم ایستاده در غبار پخش می‌شود که در آن مریم کاتبی ماجرای جالب بیمارستان احمد متوسلیان را روایتگری می‌کند. خانم کاتبی هم پرستار و امدادگر بود و هم رزمنده. او میگفت در ابتدای جنگ از ترس اینکه به پناه نرود، مریوان را انتخاب میکند اما خاک جبهه چنان او را نمک گیر میکند که در پایان جنگ تحمل ترک جبهه را نداشته است.



حلاوت سرود «ارغوان» که گروه سرود «نسیم قدر» در وصف مجاهدت مدافعان حرم به صورت زنده اجرا میکنند کام حاضران را شیرین‌تر می‌کند:

ز کودکی خادم این تبار محترم / چونان حبیب مظاهر مدافع حرم



و آقا با بغض از نونهالان خواننده این گروه که همه لباس نظامی به تن دارند، تشکر می‌کنند.



مهدی طحانیان آن نوجوانی 14 ساله ای که در دوره اسارت شرح مصاحبه اش با خبرنگار بی حجاب شهره جهانی یافت امروز خالق اثر «سرباز کوچک امام» و راوی بخشی از برنامه شب خاطره هاست. از تلخی‌ها و شیرینی‌های دوره اسارت گفت و گفت که چگونه بچه بسیجی‌های خمینی در اسارت پرچم اسلام را برافراشتند و دشمن بعثی را در اردوگاه‌های جهنمیشان درمانده کردند. حسن ختام روایتش نیز ماجرای توسل او به امام زمان عج بود که در سخت‌ترین و مرگبارترین شرایط نجاتش داده است و ادامه داد: امروز هم مقابل دشمن چنان می‌ایستیم که نتواند به این ملت نگاه چپ بیندازد.



ماشاءالله شاهمرادی هنرمند و رزمنده طنز مشهدی روای دیگر شب خاطره بود. سخنان او بیشتر از همه لبخند بر لبان آقا و حاضران نشانده. میگفت: «در دوران جنگ به من «سخنران جهنمی» می گفتند و هر جا که قرار بود کسی سخنرانی کند اما نمی آمد، میزبانان مراسم می گفتند: به جهنم! حالا که کسی نیست تو سخنرانی کن!»



ماموستا ملاقادر قادری امام جمعه اهل سنت پاوه قرار بود راوی ایثارگریهای حماسه سازان پاوه باشد، اما ترجیح میدهد که کتاب 800 صفحه ای خاطراتش از دوران دفاع مقدس را معرفی کند و اینکه مردم منطقه پاوه دو افتخار را توامان دارند؛ هم شهروندند و هم مرزدار جمهوری اسلامی ایران. و وقتی مجری از او می‌خواهد که روایتگری کند با تواضع پاسخ می‌دهد که «من هنرمند نیستم یک طلبه‌ام. خاطرات دیگران را بیان می‌کنم» بعد نسخه اولیه کتاب خود را به آقا هدیه میکند.



نوبتی هم که باشد نوبت رزمنده‌ای است که این روزها از او بسیار شنیده ایم، علی آقای خوش لفظ که کتاب «وقتی مهتاب گم شد» شرح روایت‌های اوست. او طوری با عشق و شور از یاران و هم‌زمانش می‌گوید که زمان از دستش در می‌رود. جماعت با صلوات فرصت کوتاه را یادآور می‌شوند. اما آقا از او می‌خواهد که به سخنانش ادامه دهد. از خط شکنی احمد بابایی و گردان مالک می‌گوید که با چند تا بچه بسیجی با امداد غیبی توانستند از وسط خط بعثی‌ها عبور کنند و از پشت، خط دشمن را بشکنند.



علیرضا مرادی سرهنگ بازنشسته ارتش و فرمانده تیم اطلاعات و عملیات نیروهای نوهده نیز میهمان این محفل است که به بیان خطراتش از شهیدان صیاد شیرازی و آب شناسان میپردازد. از ماموریتی که قرار بود نقشه های عملیات را به شهید آبشناسان در خط مقدم برساند و البته هنگامی به آبشناسان میرسد که مجروح شده بود و در حال برگشت به پشت خط بود.



آخرین راوی شب خاطره حسینیه امام خمینی، ابراهیم حاتمی کیا است. کارگردان فیلم‌های دفاع مقدس می‌گوید: من اگر یک هزارم خاطرات آقای خوش لفظ را داشتم خیلی بیش از اینها می‌توانستم تصویر بسازم». بعد هم ماجرای دستان مجروح رزمنده شهیدی را روایت میکند که هنگام عقب نشینی از خط، پای او را گرفته بود. دستانی که حاتمی کیا می‌گفت: احساس میکنم بعد از سه دهه از جنگ هنوز پای من را رها نکرده.





حسن ختام این برنامه توصیه های مکرر آقا بر لزوم زنده نگه داشتن یاد شهید و شهادت بود و تاکید ایشان خطاب به ملت که « دفاع مقدس را، شهادت را، جهاد را، زنده نگه دارید ؛ این خاطرها را قدر بدانید ؛ که اینها بسیار باارزش است حقیقتاً این خاطرات، یک ثروت ملی است و متعلق به آن شخص خاطره گو و راوی هم نیست، بلکه مال همه ملت است.»